

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## فرمایش محقق نراقی(ره) در احتمالات در مراد از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»

بحث در این بود که مراد از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» چیست؟ در مورد کلمه «عهد» احتمالاتی وجود دارد و از همین جهت در «وفای به عهد» در آیه شریفه نیز احتمالات متعددی هست. از این حیث که آیا مراد؛ آن عقودی است که در میان مردم متداول است یا آن عقود مقرر شرعیه است؟ آیا ما به «لزوم وفای به عهد» استدلال می‌کنیم بر اصل اینکه باید به مقتضای عقد عمل کنید و صحیح است، یا علاوه بر «صحت»، می‌خواهیم بر «لزوم» هم استدلال کنیم؟

باید تمام این احتمالات را بررسی کنیم تا به نتیجه برسیم. بهتر این است که کلام محقق نراقی(ره) در کتاب «عوائد الایام» را ملاحظه کنیم. ایشان مجموعاً در مسأله «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ده احتمال بیان کرده است. که نتایج این احتمالات با یکدیگر مختلف است.

## احتمال اول

اولین احتمال این است که مراد از «عقود» در این آیه شریفه، يك معنای عامی باشد؛ یعنی «كل ما يسمي عقداً»، هر چیزی که عنوان عقد را دارد. می‌فرمایند بگوئیم مراد از عقود، عموم عقود است، «و الامر بالایفاء بوجوب القيام بالمعقود حتی یرد المزیل الشرعی»، امر به ایفاء برای این است که قیام به معقود واجب است تا اینکه مزیل شرعی وارد شود. «فتدل الایة علی وجوب العمل علی مقتضی كل عقد یعقدونه»؛ آیه می‌فرماید به مقتضای هر عقدی که منعقد می‌کنید عمل کنید و می‌فرماید این مطابق با حکم عقل به حسن وفای به عهد است. «فیکون ایجاباً للوفاء بكل عهد و شرط»؛ این قدر دایره این عام وسیع است که حتی شما می‌دانید یکی از بحث‌هایی که در بحث‌های یا در باب شروط مطرح می‌شود این است که آیا شرط ابتدایی (شرطی که مستقل است و در ضمن يك عقدی نیست) معتبر است و اصلاً صحیح است یا صحیح نیست؟

مرحوم نراقی(ره) می‌فرماید ما اگر عقود را معنای خیلی وسیعی کردیم که «كل عقد»، «كل عهد» و «كل شرط» که همه را شامل شود، آنگاه می‌توانیم برای او هم تمسك کنیم. باز می‌فرماید نتیجه این می‌شود که «فیکون المعنی یجب الوفا بكل عقد موثق بینکم و بین الله کالنذر و اشباهه أو من الله الیکم کالایمان»؛ عقد موثق و محکمی که بین شما و خداست، یا عهدی که از جانب خدا با شما بوده به این که خداوند فرمود «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ بِأَنِّي آدَمُ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»؛ عهدی که در عالم ذر خداوند با بشر بسته بر این که بشر ایمان به او داشته باشد، و همچنین تکالیفی که خداوند بر ذمه بشر قرار داده است که انسان آن تکالیف را انجام دهد. پس اولاً عهدی که بین ما و خدا هست، ثانیاً عهدی که خدا فقط نسبت به ذمه، ثالثاً «أو بین انفسکم

بعضكم مع بعض كالبيع و شبهه»؛ یا بین بعضی از شما با بعض دیگر هست، رابعاً «او بین انفسكم مع انفسكم كالالتزامات على النفس من غير النذر»؛ آن عقد و عهده که خودتان با خودتان دارید، مثل التزاماتی که انسان بر خودش دارد اما عنوان نذر را ندارد، چون اگر نذر باشد می شود بین ما و بین خدا، اما التزاماتی که انسان بدون این که نذری کند، مثل اینکه من تعهد می دهم که از امروز مثلاً زیاد حرف نزنم، خودم برای خودم تعهد می کنم و نذری هم در کار نیست.

بعد محقق نراقی (ره) می فرماید ما اگر آیه شریفه را اینطور معنا کردیم، از عقود يك معنای عامی گرفتیم؛ «فالاصل وجوب الوفاء بكل عقد موثق خرج ما خرج بالدلیل» اصل، وجوب وفا به هر عقد موثقی است الا ما خرج بالدلیل، مثل عقد مشارکت و مضاربه. «و تثمر الایة فی العقد المجهول الحال بخصوصه شرعاً او عرفاً»، ثمره آیه این است که در عقدی که از نظر صحت و عدم صحت، شرعاً یا عرفاً مجهول الحال است، یعنی الان عقد جدیدی است که اصلاً نمی دانیم عرف این را درست می داند یا خیر، آیا شارع این را درست می داند یا خیر، اگر آیه را اینطور معنا کردیم و يك اصل اولی از آن در آوردیم که وفا به هر چیزی که «یسمی عقداً» واجب است، اما اینکه آیا عرف صحیح می داند یا نه، شرع صحیح می داند یا نه، اگر برای ما مشکوک باشد به این آیه تمسك می کنیم. «و یثبت فیها اصل الرخصة و الايجاب و اللزوم».

آنگاه در ادامه می فرماید «فیکون الاصل وجوب الوفاء بكل عهد موثق خرج ما خرج بالدلیل كالشركة و المضاربة و مثلهما فانها و ان كانت صحيحة بسبب الاجماع او قوله تعالى تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ و داخله تحت عموم الایة الا انه لیست بلازمة بالدلیل الخارجی» شرکت و امثال آن چون دلیل خارجی داریم لازم نیست. بعد می فرماید «فکل ما یندرج فیهِ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ یثبت صحته منه»، هر معامله ای که داخل در «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» قرار گیرد، ما می فهمیم که صحیح است، «و یثبت لزومه بتلك الایة»، و لزوم آن را از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استفاده می کنیم. «و ما لا یندرج فیهِ یثبت صحته و لزومه معه بها»، و آن عهدها و معاملاتی که داخل در تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ نیست، شك می کنیم آیا صحیح است یا صحیح نیست؟ هم صحت و هم لزومش را از این آیه شریفه استفاده می کنیم.

پس ایشان می فرماید ما اگر آمديم آیه را اینطور معنا کردیم هر عقدی که ما شك می کنیم از نظر شرعی صحیح است یا نه؟ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ می گوید صحیح است هر عقدی که شك می کنیم لازم است یا نه؟ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ می گوید لازم است می خواهد داخل در تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ باشد می خواهد نباشد اول می فرمودند که ما باید با تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ صحت يك معامله را درست کنیم معامله از اکل مال به باطل خارج بشود بعد می آیم أَوْفُوا بِالْعُقُودِ لزومش را درست بکنیم بعد می فرمایند نیازی به این نیست ما به اوفوا بالعقود تمام عقود را هم از نظر صحت هم از نظر لزوم درست می کنیم.

بعد مجدداً ترقی می کنند و می فرمایند حتی آن عقودی که داخل در تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ است، صحت آنها را هم با این آیه درست می کنیم. آنگاه نتیجه ای که محقق نراقی (ره) طبق این احتمال اول می گیرد این است که «و علی هذا الاحتمال لا یجب تتبع احوال العرف فی کل عقد فی أنه بنائهم فیهِ علی اللزوم أو الجواز»، می فرمایند طبق این احتمال لازم نیست که تتبع کنیم و بگوییم عرف در این عقد مشکوک، قایل به لزوم است یا قایل به جواز.

«و تثمر الایة بالعقد المجهول الحال بخصوصه شرعاً او عرفاً و یثبت فیها اصل الرخصة و الايجاب و اللزوم»، يك عقدي که از نظر عرفی در میان مردم هم نمی دانیم آیا صحیح است یا صحیح نیست، و اگر به عرف هم مراجعه کنیم می گویند نمی دانیم آیا این صحیح است یا صحیح نیست، از عموم این آیه شریفه تمام این موارد مشکوک را، هم از نظر صحت و هم از نظر لزوم استفاده می کنیم. این معنای اول که محقق نراقی (ره) ذکر کرده است. دقت کنید که طبق معنای اول چه اصلی را بدست آوردیم و چقدر دائره وسیع شد و طبق این معنا دست ما بسته نیست. اما طبق معنایی که بعداً می آید که بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی آن عقدی که شارع صحیح می داند یا لا اقل آن عقدی که عقلاً صحیح می دانند دیگر اینطور نیست. طبق معنای اول اگر شك داریم شارع صحیح می داند یا نه؟ شك داریم عقلاً صحیح می دانند یا نه؟ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می گوید هم صحیح است و هم لازم است.

## احتمال دوم

معنای دوم این است که همان معنای عام را بیان کنیم و مراد از «أوفوا»، «وجوب القيام بمقتضى العقد و العهد» باشد، که باید به مقتضای هر عقد و عهدی عمل کنید، اما این معنای دوم يك قيد دارد؛ «مادام العقد باقیا»؛ ما دامی که عقد باقی است. «مادام المتعاهد أو المتعاقد باق على العهد فما لم يرجعاً يكون الوفاء واجباً» مادامی که رجوع نکردند وفا واجب باشد. در مقام مثال می‌فرماید «و ذلك كما في الشركة فإن المرعين اذا اشتركا في رأس مال و شرطاً أن يكون الربح بينهما بالمناصفة فان اصل العقد و ان كان جایزاً (عقد شرکت عقد جایز است) يجوز لكل منهما الرجوع الا انهما ما لم يرجعاً يجب عليهما الوفا بالشرط» مادامی که رجوع نکردند وفای به شرط واجب است. «و على هذا فلا تفيد الآية لزوم العقد بمعنى المتعارف»؛ آیه اصلاً دلالتی بر لزوم اصطلاحی معنی متعارف ندارد. یعنی بر عدم جواز فسخ عقد دلالت ندارد «و إن افادت صحة كل عقد». طبق این معنای دوم ما فقط از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» صحت را استفاده می‌کنیم و دیگر لزوم را استفاده نمی‌کنیم. این هم معنای دومی که اینجا ذکر شده است.

## بحث اخلاقی: مراد از عجله در آیه «و لا تعجل بالقرآن» (بخش دوم)

خداوند متعال در سوره مبارکه طه آیه 114 فرموده است: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً». مفسرین در مورد این آیه احتمالات متعددی را ذکر کرده‌اند. آنچه که بهترین احتمالات است این است «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»؛ یعنی «و لا تعجل بقراءة القرآن».

جهتش هم این بوده که روی آن اشتیاق عجیبی که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به کلام خدا داشته و البته نقل هم شده است که گاهی اوقات وحی يك مقدار دیر می‌رسید، پیامبر (ص) خیلی بی‌تابی می‌کرد، ولی روی آن اشتیاق عجیبی که داشته تا جبرئیل (ع) آیه‌ای را نازل می‌کرد، بلافاصله پیامبر (ص) برای اصحابش قرائت می‌کرد. آیه نازل شد که «لا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه»، قبل از اینکه وحی تمام شود و جميع خصوصيات آیه و جميع تأويلات آیه را بیان کنیم، عجله‌ای در قرائت قرآن نکن، «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً» این دعا را هم بکن و از خدا بخواه هر آیه‌ای که نازل می‌شود خدا علم بیشتری راجع به آن آیه به شما عنایت کند.

ما وقتی می‌بینیم که هیچ چیزی احق، روشن‌تر، دقیق‌تر، صحیح‌تر، کامل‌تر و پاک‌تر از کلام خدا نیست، چیزی که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» کسی نمی‌تواند و قدرت ندارد آن را باطل کند و تغیر دهد، مع ذلك چنین مطلبی که برای پیامبر (ص) نازل می‌شود خداوند توصیه می‌کند «و لا تعجل»، عجله نکن.

اولین و مهمترین نکته‌ای که برای خود ما قابل استفاده می‌باشد این است که در مباحث علمی، مخصوصاً در مباحث اعتقادی؛ فرق نمی‌کند در فتوا یا در مسائل اعتقادی، اگر چیزی به ذهن ما رسید، و لو اینکه روزها مطالعه و فکر کرده‌ایم و به يك نتیجه‌ای رسیدیم، بلافاصله آن را برای دیگران نقل نکنیم. در مسائل فقهی اگر واقعاً به يك نتیجه‌ای برخلاف نتیجه‌ای که گذشتگان داشتند رسیدیم، نباید بلافاصله آن را مطرح و پخش کنیم و بگوییم ما نظریه جدیدی در فقه داریم. بلکه باید در این بحث تأنی کرد. در مسائل دینی خیلی باید تأنی و دقت کرد. به عنوان مثال می‌توان در مورد فتوا دادن، به شرح حال مرحوم سید بن طاوس (ره) مراجعه کرد.

ایشان می‌فرماید من کتاب‌های خیلی زیادی دارم، من در میان تمام این کتابها، يك کتاب که در باب قضای نماز اموات است نوشتم، اما حاضر نشدم دیگر در مسئله‌ای فتوا دهم. با اینکه استاد مرحوم علامه (ره) بوده، در فقه بسیار قوی بوده، می‌گوید فکر

کردم دیدم با وجود اختلاف آرائی که وجود دارد، فتوا دادن بسیار مشکل است. اینکه انسان بخواهد از میان این فتاوا، به آنچه که مطابق واقع باشد برسد، مشکل است، لذا اصلاً فتوا ندادم.

و این آیه «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» را مکرر به یاد خودم آوردم که اگر من يك چیزی را به خدا نسبت دهم، وقتی خدا به پیغمبر(ص) می‌فرماید اگر تو بعضی از اقاویل را به ما نسبت دهی، ما دست راستت را قطع می‌کنیم، یا در بعضی از تعابیر دارد رگ گردن تو را می‌زنیم، وقتی پیامبرش را اینگونه تهدید می‌کند، اصلاً من جرأت نکردم که فتوا دهم. حالا نمی‌خواهد فتوا دادن را بطور کلی بگوید. اگر این منطق است که هیچکس نباید فتوا دهد. بلکه این کشف از این می‌کند که ما چقدر باید دقت و احتیاط کنیم. اگر چیزی به ذهن ما رسید، بلافاصله نگوییم مسأله اینطور است.

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً»؛ تازه باید دست به دعا برداری، تازه وقت استمداد از خداست، اگر چیزی به ذهن شما رسید و فهمیدی خدا به تو عنایتی کرده، الان وقت شروع است. کسی که اصلاً چیزی به ذهنش نمی‌رسد، اصلاً مورد عنایت خدا نیست. اگر خواهیم بگوییم اصلاً، لااقل در بُعد مسائل علمی و مسائل اعتقادی و مسائل فقهی اصلاً مورد عنایت و توجه نیست. همانطور که کسانی که از اولیاء شیطان هستند، شیاطین و سوسه‌هایی را درون آنها ایجاد می‌کنند، کسانی هم که از اولیاء خدا هستند، خدا حقایق را در درون آنها قرار می‌دهد.

این دیگر بستگی دارد که انسان تا چه مقدار ظرفیت داشته باشد، تا چه مقدار متوجه باشد. ما متوجه باشیم؛ این که الان می‌خوانیم، این لطف خداست، اینکه بلد هستیم بخوانیم، بلد هستیم معنا کنیم، بلد هستیم تحلیل کنیم. حالا رسیدیم به این نقطه که خدا يك چیزی در دل ما قرار داده است، يك مسأله مشکلی را فهمیدیم، تازه وقت شکر، وقت دعا و وقت استغاثه است. در مسائل فقهی که متأسفانه بعضی از ما همینطور سریع فتوا می‌دهیم، سریع اظهار نظر می‌کنیم. گاهی اوقات هم می‌گوییم این احتیاطات چیست که گذشتگان ما کردند؟

ولكن واقعا و تا حد امکان باید احتیاط کرد. بله، اگر احتیاط در چیزی واقعاً برای مردم عسر و حرج بوجود بیاورد، آن يك مطلب دیگری است. اما اگر دیدیم کسی در کتاب علمی خود این طرف می‌زند آن طرف می‌زند، از این طرف احتیاط می‌کند، از آن طرف احتیاط می‌کند، معلوم می‌شود فقیه حسابی است. کسی که قوت فقهی ندارد، سریع یک نظر می‌دهد و ردّ می‌شود. البته در مقام بیان برای مردم باید رعایت کرد. اما انسان بین خودش و خدا می‌خواهد يك مطلبی را بگوید، مثلاً در این آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، ما بگوییم «أوفوا» یعنی «واجب»، «وفا عقود» هم یعنی «عقد را تمام کنیم»، و بحث را تمام کنیم، این که نمی‌شود. اگر بنا باشد انسان بلافاصله با همین مقدار به حقیقت برسد، این قرآن و این آیه، کلام خدا نشد، بلکه مثل کلام دیگران شد.

گاهی انسان به کلام دیگران بیشتر از این آیه توجه می‌کند. يك فیلسوفی یا کسی يك عبارتی گفته، چقدر روی آن فکر می‌کنند. اما این کلام، کلام خداست، از موجودی صادر شده که احاطه مطلق بر همه چیز دارد، باید صبر و حوصله کنید. از خدا بخواهیم که خدا معنی این آیه چیست، در صدد بیان چه مطلبی بودی؟ دقت کنید؛ کسانی که در مسائل اعتقادی انحراف پیدا کرده‌اند، علت عمده‌اش این بوده که مطلبی را که به ذهنشان رسیده را محکم تلقی کردند، نوشتند و زود هم پخش کردند. پس از آن از جمله منحرفین شدند. حالا اگر در مسائل اعتقادی، چیزی به ذهن انسان رسید، باید مقداری صبر کند، روی آن فکر کند، با عده‌ای خاص مطرح کند، نظر دهند.

ویژگی روحانیت این است که مربوط و متعلق به عصر خودش نیست. وقتی می‌گوییم آخوندی یا روحانی بودن شغل نیست، برای اینکه هر شغلی مربوط به زمان خودش است، اکثر شغلها چنین است، کسی که بنایی می‌کند، عمرش که تمام شد بنایی او هم تمام شد، دیگر نمی‌گویند بنایی می‌کند. فرض کنید يك ساختمان هم ساخته، پنجاه یا صد سال بعد از بین می‌رود.

اکثر شغل‌هایی که در جامعه وجود دارد، محدود به زمان خودش است، اما روحانیت محصور و محدود به عصر خودش نیست. مثلاً شیخ مفید(ره) هزار سال پیش مطلبی را گفته است، امروز ما آن را بررسی می‌کنیم. یا مطلب و کتابی متعلق به قرن اول است، مال سال نود هجری است، ما امروز آن را بررسی می‌کنیم. خیلی باید مراقب باشیم. گاهی اوقات فکر می‌کردم که بعضی از علماء و بزرگان اواخر عمرشان گفتند هرچه نوشته‌ایم را در دریا بریزید.

انسان به عقل اولی خودش می‌گوید این کار صحیح و عاقلانه‌ای نیست، کسی که زحمت کشیده (حتی در زمان ما هم بودند که چندین سال پیش فوت شدند) بعضی‌ها شاید صد جلد کتاب داشتند، مخطوط هم بوده، وصیت کرده‌اند که اینها را در دریا بریزید. شاید آنچه که نتوانسته بین خودش و خدا حل کند این است که آنچه که من نوشتم، آینده دین را در چه مسیری قرار می‌دهد.

عمل مردم را چکار می‌کند؟ اگر خودمان را بخدا بسپاریم، اگر آنچه را که می‌نویسم برای خدا می‌نویسم، اگر آنچه را که فکر می‌کنیم برای خدا فکر می‌کنیم، عجله نکنیم، «لا تعجل». این آیه بسیار آیه مهمی است. خدا راجع به کلام خودش که برای پیامبر(ص) فرستاده، در قلب پیامبر(ص) است، پیامبر(ص) هم مأمور به ابلاغ آن است، باز هم می‌فرمایند عجله نکن و مقداری صبر کن تا حقایق این آیه را بیشتر بدانی، بعد برای مردم بیان کن.

وقتی پیامبر(ص) اینطور باشد، ما که دیگر اصلاً قابل مقایسه نیستیم و نمی‌شود بیان کنیم. سرّ اینکه انسان هرچه قرآن را بخواند کهنه نمی‌شود این است که الان هم همینطور است، به نظر من این «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً» اختصاص به پیامبر(ص) ندارد. هر کسی هر آیه‌ای را بخواند اگر این استمداد را از خدا کند، خدا يك نکته‌ای را در دل او قرار می‌دهد. مسیر ما خیلی مسیر مهمی است، بسیار دشوار است، و بسیار مهم. البته ارزش آن هم بسیار زیاد است.

يك وقت من به کسی گفتم در ذهن بعضی این است که می‌گویند ما مجتهد شدیم اما مرجع نشدیم، گفتم به نظر من استنباط در يك مسأله فقهی، اظهار نظر در يك مسأله فقهی، ارزشش از همه مرجعیت بالاتر است. خود این خیلی ارزش دارد که خدا به انسان عنایت کرده است. حالا مرجعیت هم يك مسئولیتی است که اگر انسان آن را در طریق خداوند قرار ندهد فایده ندارد.

يك روز خدمت مرحوم والد بزرگوارم(رضوان الله علیه) بودم، ایشان راجع به یکی از قضایایی که در کشور بود يك پیام مهمی داده بودند، بعضی به من گفتند عرض کنید که شاید گاهی اوقات این پیامها با شئون مرجعیت سازگاری نداشته باشد! مثلاً منظورش این بود که مرجع هرچه ساکت‌تر، خاموش‌تر و هرچه بی‌حرف‌تر باشد، اعتبارش بیشتر است. من هم خدمت ایشان عرض کردم.

ایشان يك اظهار تأسف شدیدی کردند که چرا يك چنین فکری است، و تعبیری فرمودند که «مرجعیتی که به درد اسلام نخورد يك غاز ارزش ندارد». فرمودند من اگر مسئولیت مرجعیت را پذیرفتم، برای این بود که بتوانم به این وسیله خدمتی به اسلام و انقلاب و مردم کنم و الا خود مسئولیت مرجعیت چه ارزشی دارد. اگر مرجعیت انسان، نوشتن او و استنباطش واقعاً برای خدا باشد، این ارزش دارد، این به انسان، حیات طیبه می‌دهد، این انسان را زنده می‌کند، و الا ارزش دیگری ندارد. می‌خواستم چند روایت راجع به «عجله» بگویم که وقت نشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.

